

بسم الله الرحمن الرحيم

تاریخ : 1385/08/04

1. عطف «ارجل» بر «واغسلوا»

در بعضی از تفاسیر مثل تفسیر قرطبی یا تفسیر ابن عربی و دیگران مطالبی هست که نشان می دهد نهایت تلاش این ها را تا از آیه وجوب غسل را تثبیت کنند. و آن بر مبنای عطف ارجل بوده است.

ابن عربی مالکی در کتاب احکام القرآن گفته است :

وطریق النظر البدیع أن القراءتين محتملتان وأن اللغة تقضي بأنهما جائزتان فردهما الصحابة إلي الرأس مسحاً فلما قطع بنا حديث النبي صلى الله عليه وسلم ووقف في وجوهنا وعيده قلنا جاءت السنة قاضية بأن النصب يوجب العطف علي الوجه واليدين.

أحكام القرآن، ابن العربي، ج 2، ص 72.

اگر ما آمديم «وامسحوا برؤوسكم وارجلكم» خوانديم اين ارجلَ به خاطر عطف بر محل وجوه نيست؛ بلکه عطف است بر لفظ وجه و ايدي است. عامل در اين جا «واغسلوا» است نه «وامسحوا». بعد مي گويد اين طريق نظر بديع و ابتكاري است و سنت هم اين را تأييد مي کند. در سنت که ما روايات متعدد داريم مبني بر وجوب غسل در پا، اين نشان مي دهد که «وامسحوا برؤوسكم وارجلكم» «ارجل» که نصب است، به خاطر عمل «واغسلوا» است نه عمل «وامسحوا».

و بعضي ها هم روي اين قضيه مانور داده اند؛ مثل مغني ابن قدامه و مبسوط سرخسي. تلاش بر اين است كه يكي از راه هاي كه تثبيت كنند غسل را از اين كانال كه وجود روايات در سنت قرينه است بر عطف ارجلكم بر وجوهكم نه عطف بر محل رؤوسكم.

در اين جا خود بزرگان اهل سنتديدند كه آش خيلي شور است كه صداي آشپز هم درآمده است، بسياري از بزرگان اهل سنت؛ چه از مفسرين و چه از ادبا، اين قضيه را رد کرده اند و خلاف فصاحت و بلاغت دانسته اند و اين چنين عطف را شايسته قرآن كه معجزه پيغمبر است ندانسته اند. من دو سه مورد از اين ها را يادداشت کرده ام كه عرض مي كنم.

ابوحيان هم نحوي است و هم از مفسرين بزرگ اهل سنت و صاحب كتاب البحر المحيط است، صراحت بر اين كه اين تعبيری كه آقاين آورده اند و مي خواهند «ارجل» را عطف بدهند بر وجوه، لازمه اش اين است كه يك جمله مستقلي بين عاطف و معطوف فاصله باشد و اين خلاف فصاحت و بلاغت است و بعد از ابن عصفور، ابوالحسن كه از كبار علماي نحو و لغت است، نقل مي كند كه:

واقبح ما يكون ذلك بالجمل. فدل قوله هذا علي أنه ينزه كتاب الله عن هذه التخريج.

وقرأ نافع، والكسائي، وابن عامر، وحفص : وأرجلكم بالنصب . واختلفوا في تخريج هذه القراءة، ف قيل : هو معطوف علي قوله : وجوهكم وأيديكم إلي المرافق وأرجلكم إلي الكعبين، وفيه الفصل بين المتعاطفين بجملة ليست باعترض، بل هي منسئة حكما . وقال أبو البقاء : هذا جائز بلا خلاف . وقال الأستاذ أبو الحسن بن عصفور : وقد ذكر الفصل بين المعطوف والمعطوف عليه، قال : وأقبح ما يكون ذلك بالجمل، فدل قوله هذا علي أنه ينزه كتاب الله عن هذا التخريج . وهذا تخريج من يري أن فرض الرجلين هو الغسل، وأما من يري المسح فيجعله معطوفا علي موضع برؤوسكم، ويجعل قراءة النصب كقراءة الجر دالة علي المسح.

تفسیر البحر المحیط، ابي حیان الأندلسي، ج 3، ص 452 .

قبيح ترین فاصله بين عامل و معمول يا عاطف و معطوف، این است که فاصله ما يك جمله کامل خبري باشد.

ابن حزم اندلسي که يك مسلك صد در صد اخباري دارد و خيلي عنایت بر این که حتي المقدور از ظواهر استفاده کند و خيلي در فاز اجتهاد و رأي نرود، چنین تعبيري دارد:

سواء قرأ بخفض اللام او بفتحها هي علي كل حال عطف علي رؤوس إما علي اللفظ و إما علي الموضوع لانه لايجوز أن يحال بين المعطوف و معطوف عليه بقضية مبتدأة.

المحلي، ابن حزم، ج 2، ص 56 . تمام متن در درس ديروز گذشت

ابراهيم بن محمد حلبی از بزرگان اهل سنت کتابي دارد به نام الغنيه، از فقهاي بزرگشان و حنفي مذهب است و خودش فارغ التحصيل قاهره است و امام جمعه مسجد سلطان محمد فاتح در قسطنطيه، متوفاي 959 هجري است که خيلي با آب و تاب از او یاد مي کند و رأي او براي حنفي ها ارزش ويژه دارد. ایشان در این کتاب الغنيه، ص 15، این تعبیر را دارد:

والصحيح أن الأرجل معطوفة علي رؤس في القرائتين و نصبها علي المحل و جرّها علي اللفظ وذلك لامتناع العطف علي المنصوب يعني وجوهكم للفصل العاطف و لمعطوف عليه بجملة أجنبية والاصل أن لايفصل بينهما بمفرد فضلا عن الجملة ولم يسمع في الفصيح نحو.

من چون كتاب الغنيه حلبي را نداشتم، اين متن را از كتاب مسائل فقهية، السيد شرف الدين، ص 76، 77 نقل مي كنم و آن اين كه:

وعلي هذا المنهاج جري جماعة من جهاذة الفقه والعربية منهم الفقيه البحاثة الشيخ إبراهيم الحلبي إذ بحث الآية في الوضوء من كتابه، غنية المتملي في شرح منية المصلي علي المذهب الحنفي، فقال : قرئ في السبعة بالنصب والجر، والمشهور أن النصب بالعطف علي وجوهكم والجر علي الجوار (قال) والصحيح أن الأرجل معطوفة علي الرؤوس في القراءتين، ونصبها علي المحل، وجرها علي اللفظ، (قال) : وذلك لامتناع العطف علي وجوهكم للفصل بين المعطوف عليه بجملة أجنبية (هي وامسحوا برؤوسكم) (قال) والأصل أن لا يفصل بينهما بمفرد فضلا عن الجملة (قال) : ولم نسمع في الفصح ضربت زيدا ومررت ببكر وعمرا بعطف عمرا علي زيدا (قال) وأما الجر علي الجوار فإنما يكون علي قلة في النعت كقول بعضهم : هذا حجر ضب خرب، وفي التأكيد كقول الشاعر : يا صاح بلغ ذوي الزوجات كلهم . أن ليس وصل إذا انحلت عري الذنب، بجر كلهم علي ما حكاه الفراء (قال) وأما في عطف النسق فلا يكون لأن العاطف يمنع المجاورة . هذا كلامه بنصه (1) .

(1) فراجع في ص 16 من غنية المتملي المعروف بحلبي كبير وهو موجود أيضا في مختصره المعروف بحلبي صغير وكلاهما منشور مشهور .

يك عرب فصيح اين كار را نمي كند؛ ولي شما در قرآن آمده ايد يك جمله مستقل را فاصله قرار داديد.

آقاي عيني در عمدة القاري في شرح صحيح البخاري هم شبیه اين تعبير را دارد:

قد أجاز قوم النصب عطا علي وجوهكم وإنما يجوز شبيهه في الكلام المعقد وفي ضرورة الشعر و ما يجوز علي مثله مغبة العي.

در بعضي از موارد كه مي گويند:

چون قافيه تنگ آيد شاعر به جنفگ آيد

يا يك جايي كه ما يك جمله روان بسازيم و همة جملات با هم همخواني داشته باشد، آن جا شايد قائل بشويم به فاصله بين معطوف و معطوف عليه. يا در ضرورت شعري. اين قضيه در كلمات افراي كه حرف زدن بلد نيستند اتفاق مي افتد؛ اما از يك فصيح سر نمي زند. بعد مثال مي زند كه:

و نظيره اعط زيدا و عمرا جائزهما و مُر ببكر و خالد. اي واعط خالد ايضا.

اين «وخالد» عطف باشد به زيدا. اين «مر ببكر» آمده فاصله شده بين اعط زيدا و خالد.

فأبي بيان في هذا و أي لبس أقوى من هذا

وكان عكرمة يمسح رجليه ويقول ليس في الرجلين غسل وإنما هو مسح وقال الشعبي نزل جبريل عليه الصلاة والسلام بالمسح وقال قتادة افترض الله غسلين ومسحين ولأن قراءة الجر محكمة في المسح لأن المعطوف يشارك المعطوف عليه في حكمه لأن العامل الأول ينصب عليهما انصبابة واحدة بواسطة الواو عند سيبويه وعند آخرين يقدر للتابع من جنس الأول والنصب يحتمل العطف علي الأول علي بعد فإن أبا علي قال قد أجاز قوم النصب عطا علي وجوهكم وإنما يجوز شبهه في الكلام المعقد وفي ضرورة الشعر وما يجوز علي مثله محبة العي وظلمة اللبس ونظيره اعط زيدا وعمرا جوائزهما ومر ببكر وخالد فأبي بيان في هذا وأي لبس أقوى من هذا ذكره المرسى حاكيا عنه في ري الظمان ويحتمل العطف علي محل برؤوسكم كقوله تعالي * (يا جبال أوبي معه والطير) * بالنصب عطا علي المحل لأنه مفعول به

و كقول الشاعر * معاوي أننا بشر فاسجح * فلسنا بالجبال ولا الحديد * بالنصب علي محل الجبال لأنه خبر ليس
فوجب أن يحمل المحتمل علي المحكم.

عمدة القاري، العيني، ج 2، ص 238

این چه نوع سخن گفتن است. کدام امر اشتباه اندازی مثل این است.

این خالد اگر عطف به زیدا باشد، يك عرب فصیح نمی آید او را بعد از «مر بیکر» بیاورد. وقتی این را به يك فرد عادی هم نشان بدهید، می گوید که «خالدا» الفش زیادی است. این جا خالد در واقع عطف به «بیکر» است و الف خالد را حذف می کند و می گوید: هر کس خالدا نوشته است، غلط نوشته است.

پس بنابراین این آقایان آمده اند و گفته اند که «وامسحوا برؤوسکم و ارجلکم» را با نصب خوانده اند عطف بدهند به «وجوهکم» کاری غلط است. خود بزرگان آن ها این حرف را رد کرده اند و به این حرف اعتراض دارند که ما نمی توانیم این ارجل را منصوب بخوانیم عطفاً علی لفظ وجوه. این که ابن عربی می گوید این نظر من نظر بدیع و ابتکاری است، چه نظر ابتکاری است که صدای همه بزرگان اهل سنت را درآورده است! پس این قضیه قابل قبول نیست؛ حتی در نزد علمای اهل سنت.

اما این که گفت: «السنة قاضية بأن النصب يوجب العطف علي الوجه و اليدين» بعداً بررسی خواهیم کرد و ثابت خواهیم کرد که آنچه که در سنت وارد شده اکثریت مبني بر مسح رجليں است نه غسل رجليں. هم وضوي که جبرئيل به پیامبر 7 آموزش داده که حدود چهل کتاب اهل سنت آن را آورده اند؛ که جبرئيل آمد و گفت پایت را مسح کن.

در بین این روایات، صحیح هم وجود دارد، ضعیف هم باشد، آن ها يك قاعده رجالي دارند که می گویند: يقوي بعضها بعضا. و می شود فقیه از معنای مشترك این روایات استنباط حکم شرعی بکند. و لذا در وضوی جبرئیل به نبی اکرم به قدری طرق زیاد هست که: يقوي بعضها بعضا.

وضوی پیغمبر که از زبان حضرت امیر P نقل شده است، همه صراحت دارند در مسح رجليں. اول کسی که قضیه غسل را مطرح کرد، عثمان بود که البته او هم دو روایت دارد: یکی مبني بر غسل و دیگری مبني بر مسح.

2. اشتراك لفظي مسح:

بعضی از علمای اهل سنت گفته اند که اصلاً کلمه مسح در لغت مشترك است بین غسل و مسح. و امسحو؛ یعنی هم می شود سر را مسح کشید و هم می شود شست، پا را هم می شود شست و هم می شود مسح کشید.

كلمة المسح مشترك بين المسح و الغسل.

مثلاً قرطبي در تفسیرش، ج6، ص92، تعبیری دارد:

ومن أحسن ما قيل فيه أن المسح والغسل واجبان جميعا فالمسح واجب علي قراءة من قرأ بالخفض و الغسل واجب علي قراءة من قرأ بالنصب والقراءتان بمنزلة الإيتين.

اگر ما و ارجلکم بخوانیم، می شود يك آیه. و اگر به نصب هم بخوانیم يك آیه مستقلي می شود؛ در حقیقت دو آیه می شود. يك آیه بر مبناي قرائت نصب و يك آیه بر مبناي قرائت جرّ. ما چون از حقیقت خبر نداریم، این آیه را دو آیه تصور می کنیم. مضمون یکی می شود غسل و مضمون دیگری مسح. و لذا هم غسل واجب است و هم مسح، هر کدام را بگیری به یکی از واجبین عمل کرده ای، مثل همان اذاً فتخیر که ما در متعارضین داریم.

بعد ایشان از عطیه نقل می کند:

وذهب قوم ممن یقرأ بالكسر الي أن المسح في الرجلين هو الغسل.

مراد از مسح همان شستن است؛ چون در غسل هم دست کشیدن هست و هم شستن؛ ولی در مسح دست کشیدن هست و شستن نیست. بعد خودش می گوید:

قلت وهو الصحيح فإن لفظ المسح مشترك يطلق بمعنى المسح و يطلق بمعنى الغسل.

این اصل ادعای ایشان است که بنابر آن چه که از قول لغویین آمده است، نظر من هم بر این است که کلمه مسح مشترک است بین مسح و غسل. و بعد طولانی مطلب را بیان می کند و می گوید:

المسح في كلام العرب يكون غسلا ويكون مسحا و منه يقال لرجل اذا توضأ وغسل اعضاءه قد تمسح و يقال مسح الله ما بك اذا غسلك وطهرت من الذنوب.

اگر کسی آمد و گفت:

مسح الله ما بك اذا غسلك و طهرت من الذنوب

یا

فغسل اعضاءك

یعنی تمسح اعضاءك.

ابوحيان اندلسي اين قضيه را نقل کرده است در بحر المحيط، ج3، 438 (وروي عن أبي زيد : أن العرب تسمي الغسل الخفيف مسحا ويقولون : تمسحت للصلاة بمعنى غسلت أعضائي).

تفسير البحر المحيط، أبي حيان الأندلسي، ج 3، ص 452.) و ابن كثير دمشقي سلفي متوفاي 774 نقل کرده است در تفسیرش ج2، ص 35.

ولي همین قضیه را خود بزرگان اهل سنت آورده اند و زیر بار آن نرفته اند و گفته اند: کلمه مسح عند الاطلاق، مردم کشیدن دست به چیزی را می گویند و غسل شستن را می گویند. اصلا در میان عرف و مردم غسل شيء و مسح شيء دو چیز متفاوت است. اگر کسی گفت: «مسح یده علي رأس ولد» یا دستتان را بر سر یتیم بکشید، یعنی سر آن ها را بشویید؟! یا عبارت از نوازش کردن است. مرور ید علي شيء آخر سواء که این مرور همراه با رطوبت باشد یا همرا با رطوبت نباشد؛ ولي کلمه غسل بدون ضمیمه آب در عرف استعمال نمی شود.

این مطلب خود عینی در عمدة القاري، ج2، ص239 آورده است و حلاجی کرده. و در حاشیة تفسیر بیضاوی، آقای صافی ج1، ص270 آورده است و نقل کرده و رد کرده و گفته: «وهو بعيد» محمد رشید رضا در تفسر المنار، ج6، ص233 این نظریه را می آورد و می گوید: «وهو تكلف زائد». این حرف خیلی زور است که مسح همان معنای غسل را بدهد و هرکدام به جای دیگری استعمال شود.

و نیز وقتی که ما در تیمم داریم که مسح کنید، آیا آن جا اگر به جای مسح، غسل بدهیم، مکفی است یا نه؟ غسل غیر از مسح است؛ چه بسا شما چیزی را می شویید؛ اما اصلا دست نمی کشید.

اهل سنت يك چيزي را در ذهن شان به عنوان يك عقیده قطعي تصور کرده اند و به دنبال اين هستند که براي اين عقیده قطعي دنبال توجیه بگردند. اگر کسی واقعا وسط قلب آن ها را بشکافد و بگوید آیا واقعا به اين حرفي که مي گوويد ايمان داريد يانه؟ وسط قلبش داد مي زند نه ! ما مي خواهيم آن چيزي را که به او عقیده داريم، تثبيت کنيم.

3. الجرّ علي الجوار:

اين مناقشه معركة آراء است و در غالب کتاب هاي فقهی شيعه هم آمده است و آن اين است که ما گفتيم که اگر چنانچه «ارجلیکم» خوانديم، در حقيقت عطف است بر «رؤوسکم» و ثابت مي شود که غسل واجب است و اين بزرگترين دليل ما بود که گفتيم چهار نفر از قراء «ارجلیکم» به کسر خوانده اند و اگر اين باشد، عقیده شيعه تثبيت مي شود.

اهل سنت دیده اند که چهار نفر از قراء اين چنين خوانده اند و کار کوچکی هم نيست و اين به جر خواندن دليل بر اين است که اگر ما به نصب هم بخوانيم، اين نصب عطف بر محل رؤوس است نه جاي ديگر، علمای اهل سنت آمده اند خيلي دست و پا زده اند. اکثر کتاب هاي تفسيری اهل سنت غوغا کرده اند که مي گویند: شما چرا مجرور خواندن ارجل را بر مبناي جرّ علي الجوار نمي دانيد؟ ما قاعده اي داريم در علم نحو که يکي از جاهاي که مي شود لفظ را مجرور خواند، قاعده همجوايي است. و مثال مي زند: «جُحِرُ ذَبُّ خَرِبٍ»، لانه سوسمار خراب است. در اين جا در حقيقت بايد خواند شود: «جحر دب خرب» و حال آن که همه خوانده اند خرب خوانده اند. در اين جا به اعتبار همجوايي «خرب» را مجرور خوانده اند. چرا ما اين قاعده را در مانحن فيه اجرا نکنيم و بگويم آن آقاياني که «ارجل» را به جرّ هم خوانده اند، بر مبناي همجوايي بوده است؟ چون رؤوس مجرور بوده است، ارجل را هم مجرور خوانده اند و حال آن که اعراب واقعي او نصب است.

از علمای شیعه هم مرحوم شیخ طوسی، مرحوم ابن زهره در غنیه، مرحوم محقق در معتبر، مرحوم علامه حلی، مرحوم شهید ثانی و... همگی مفصل بحث کرده اند و جواب داده اند. مشخص می شود که این بحث در میان علمای اهل سنت به عنوان یک دلیل محکم مطرح بوده است. غالب علمای شیعه این بحث را مطرح کرده اند و جواب داده اند.

از علمای اهل سنت، هم عمدة القاری آورده، هم آلوسی و... آورده اند و یک قاعده مسلم در بین اهل سنت است.

جواب:

در این جا ما به کتاب های لغت مراجعه می کنیم. در کتاب لسان العرب، ج2، ص593 که عمدتاً موارد استعمال را بررسی می کند و بهترین کتاب در این باب است، همین قضیه «الخفض علی الجوار» را مطرح می کند و می گوید یکی از قواعد لغت عرب «جر علی الجوار» است بعد می گوید:

الخفض علی الجوار، لایجوز فی کتاب الله عزوجل وانما یجوز ذلك فی ضرورة الشعر.

تارج العروس، زبیدی، ج2، ص222

ابی حیان که هم لغوی، هم نحوی و هم مفسر است، و مورد تأیید همه مذاهب است، وقتی این قضیه را مطرح می کند می گوید:

وهو تأویل ضعیف جدًا ولم یرد الا فی النعت حیث لایلبس علی خلاف فیه.

بلي، اين قضيه را در جاهايي مي آوريم که امر ملتبس نشود. در «حجر ذب خرب» همه مي دانند که حجر مبتدا است و راه معنای ديگري ندارد؛ ولي برخلاف ارجلکم که اگر به نصب بخوانيم معنا بهم مي ريزد و اصلاً معنا چيزي ديگري مي شود.

فخررازي که تلاش دارد سنت خلفا را احياء کند و از او تعبير مي کند به امام المشککين، حتي خيلي از جاها نسبت به آيه اولي الأمر صراحت دارد که ما از او عصمت مي فهميم، ولي چون در خارج آقاي ابوبکر معصوم نبود، ما ناگزيريم از دلالت آيه دست بر مي داريم. همين آقاي فخر رازي صراحت دارد و مي گويد:

وهذا باطل من وجوه كما في حجر ذب خرب فإن المعمول من المعلوم بالضرورة أن الخرب لا يكون نعتاً بالذب بل بالجحر ففيه إليه الامر من الالتباس غير حاصل.

تفسير كبير فخر رازي، ج 11، ص 161

همين تعبير را آقاي ابن خازن که بغدادی و متوفای 741 هست و کتاب هاي متعددي دارد در لباب التأويل ج 3، ص 16 مي آيد و اين قضيه را رد مي کند و بعد ايشان موارد متعددي مي آورد از طبري و ديگران به عنوان مؤيد که جر ارجل به همجواری باطل است.

جناب آقاي ابن همام، بنا بر آن چه که شوکاني در فتح القدير، ج 1، ص 8 آورده است مي گويد:

الخفض علي الجوار ليس بجيد اذ لم يأت في القرآن ولا في كلام فصيح.

در کلام فصیح و قرآن ما نمونه اي نداريم که جر به جوار داده باشند.

جناب صافي كه حاشيه اي دارد بر تفسير بياضوي در ج1، ص254 آمده و اين قضيه را رد کرده است. خود شوکاني

مي گويد:

لايجوز حمل الآية عليه.

فتح القدير، ج2، ص16

نیشابوري در تفسير غرائب القرآن، ج6، ص53 مي گويد:

لايمكن ان يقال هذا في الآية المباركة.

قرطبي بعد از نقل اقول مي گويد:

هذا القول غلط عظيم.

احكام القرآن، قرطبي، ج6، ص94